

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی قطعه ها و منظومه ها
فرستنده : جاوید
۱۵ دسمبر ۲۰۱۸

تاج و بیرق

۳

بیرق

زمین خوابگاهی بُد از آبنوس
کشیده مگر پرنیان سیاه
در آن تیرگی عارفِ نامدار
بیامد به صحرا به کردارِ باد
بر آورد دست قوی ز آستین
گل پنبه ها را چنان پی به پی
که گفתי ز هر گوشه آسمان
زمین خفته بود و هوا بُد خموش
گمان کرد خوکی ست در پنبه زار
شد آماده به ضد حیوان شوم
در اندم کسی پیش آمد ز پشت
به تندی بشد دست خاین بلند
به سختی دو تن درهم آویختند
که این زانوی آن کشاندی به خاک
گهی این یکی راندی آن را به پس
گهی این یک آن را زدی بر زمین
که این گفתי اکنون زخم مار را
که آن گفתי ای نابکار گدا
به خواب اندر آن پنبه ها چون عروس
شب از رشک بر روی آن خوابگاه
چو خون بُد به رگهای شب رهسپار
چو کوهی در آن پنبه زار ایستاد
شگفتا که آتش شد پنبه چین
به دامان همی ریخت آن نیک پی
فتند اختران در دلِ کهکشان
که ناگه صدائی رسیدش به گوش
و یاگرگی آمد به قصد شکار
برای دفاع و برای هجوم
به پیکر چو خرس و کلندی به مشت
که بر فرق عارف زنده با کلند
همی بر هوا گرد انگیختند
که آن می شد از ضربت این هلاک
گهی آن به این تنگ کردی نفس
گهی آن نشستی به بالای این
به بند آورم دشمن کار را!
کنون سر ز جسم تو سازم جدا!

همه جامه هاشان بشد چاک چاک دهان پر زخون چشم ها پر زخاک
چو بیچاره گشتند و بی تاب و توش صدای ترانه بیامد به گوش
بریگاد عارف به شوق و سرور همی خواند و نزدیک می شد ز دور

لشکر زمستان رفت دولت بهار آمد
دسته دسته کلخوزچی سوی کشت و کار آمد
چین فگنده بر ابرو بسته دور سر گیسو
بیل نو به دست او یار ضربدار آمد
یار پنبه کار ما گشته آبیار ما
سرو گلزار ما سوی جویبار آمد
پهلوان با ادراک زد کلند را بر خاک
سینه زمین شد چاک گل از آن به بار آمد
این گل امید ماست این زر سفید ماست
طالع سعید ماست بین چه جلوه کار آمد!
ای رفیق با همت بیشتر بکن غیرت
"بای" را مده فرصت و ر به جلد یار آمد
خیز و آستین برزن زیر پا فگن دشمن
سد فتح را بشکن روز افتخار آمد

چو عارف شنید آن سرود و خروش چو دریای آتش بیامد به جوش
صدای رفیقان جوان رشید هر آن قدر نزدیک تر می شنید
همان قدر افزون شدی کوشش اش شدی بیشتر همت و جوشش اش
همان قدر هم دشمن بد سیر نمودی تلاش وجدل بیشتر
چو از خستگی چون سیاهی شب رسید آن دو را جان شیرین به لب
بغرید عارف چو شیر عرین ۲ بلندش نمود و زدش بر زمین
چو شهباز بنشست بر سینه اش بیفشرد حلقوم پر کینه اش
رسیدند کلخوزچیان هم ز راه بیستند بازوی آن کینه خواه
در آن دم سپیده به یاری دمید که در نور آن هرکس او را بدید
چو نیکو نمودند بر او نظر بدیدند کو هست گرگ بشر
بُد آن گرگ "سلطان خوجای" شریر ز "بایان" بی رحم نور امیر
نهان آمد این دزد در شام تار ضرر تا رساند به آن پنبه زار
زند آتش از کین صنفی ۳ به آن به محصول مخصوص کلخوزچیان
به محصول مردم خیانت کند به قانون شورا اهانت کند
چو دیدند او را دلبران کار زن و مرد کلخوزچی نامدار
بگفتند این دشمن ما بُود بد اندیش ما خصم شورا بُود

همین "بای" ظالم به دور امیر
مگر بچه چاریک کار ۴ ها
مگر این کس و دسته او همه
چه خوش تشت دشمن ز بام اوفتاد
زهی بازوی عارف هوشمند
کنون ما بریمش به درگاه داد
در آن لحظه خورشید عالم فروز
تو گفتی در آندم بُود آفتاب
فلک صحنه داد شورائی است
چه ها کرد به ضد خلق فقیر!
نمی مرد از ظلم این اژدها؟
نبودند گرگان و ماها-ر مه؟
شغال بد اختر به دام اوفتاد!
که آورد خصمی چنین در کمند!
دهداد ما تار و پودش به باد
گریزند شب را ز شمشیر روز
کمیسر در عدلیه انقلاب
که خورشید در آن به کرسی نشست

ادامه دارد

- ۱ - ضربدار - پیشرو
- ۲ - عرین «عرینه» انبوه درخت یا خار؛ بیشه، نیزار جایگاه شیر
- ۳ - کین صنفی - کین طبقاتی
- ۴ - چاریک کار - دهقانی که در مقابل کار خود یک چهارم محصول را سهم می برد